

ملاطمتیان و صوفیان و جوانمروان

(۴)

۴ ملاطمتیان و اطلاعات ما در باره ملاطمتیان (ملاطمتیه یا بر خلاف قیاس، ملاطمتیه) تقریباً منحصر به یک رساله سلمی است و اقوالی که نویسندگان طبقات از شیوخ این طایفه نقل کرده اند نیز از همان رساله گرفته شده. بدین ترتیب بعید است بتوانیم شخصیت این گروه یا اندیشه‌های آنان را که در مذهب ایشان هست از خلال تعالیم ملاطمتی، در رساله سلمی، بطور واضح درک و بیان کنیم. زیرا ا هم‌این تعلیمات رنگ سلمی دارد. بدین تفصیل: صفاتی که ملاطمتی نباید به‌ان وصف کرده بسی بیشتر از صفاتی است که باید بدان منصف باشد و همچنین کارهایی که باید نکند خیلی مهمتر از افعالی است که باید انجام دهد. تعالیمی که آیین ملاطمت بر بیروان خویش مقرر می‌دارد تقریباً یک سلسله نهی‌هاست در تحریم یا کراهیت یا انکار برخی از امور دنیوی با وجود همه اینها باز هم می‌توانیم بعضی فرق‌های مهم پیدا نماییم و آنها را طوری بیان کنیم که ملاطمتیان را از مردم دیگر، چه صوفی و چه غیر صوفی، بخوبی بازشنا سازد و نوع و طرز زندگی روحی این طایفه را بهتر نشان دهد.

ملاطمتی هرگز راضی نیست عبادت او با آسایش و حالش آشکار شود. او آنقدر که در باره دنیا سخن می‌گوید راجع به اخلاص که نقیض آنست سخن نمی‌گوید و همچنین در باره فضایل و کمالات نفس چند آن گفتگو نمی‌کند که در باره عیوب نفس و آفات و بی‌بودگی‌های آن، به اتهام و تحقیر و ضبط نفس باجمیع رغبت‌ها رطمع‌های آن بسی بیشتر از تهذیب و تزکیه نفس نظر دارد و همواره صحبت در باره نقایص اعمال و زشتی‌های آن را بر تائیس کارها و بیان نکویی‌های آن ترجیح می‌دهد.

این صفت سلمی حتی در فاهمی که این گروه برای خود برگزیده اندانمکاس یافته است زیرا اسم ملاطمتی مشتق از ملاطمت است که بمعنی نگوشت و سر زدنش نفس باشد.

این روش آموزش چنانکه در آینده بر خواننده روشن خواهد شد بسیار ضروری و مفید بوده است، زیرا گروه ملامتی اکثر چیزهایی را که صوفیان و دیگر مردان دینی بدان اقرار و اعتراف داشتند، نمی پذیرفتند و در صدد انتقام بودند. البته برای مقاومت در برابر نظامی که بدان راضی نبودند، وضع چنین نظام سلبی طبیعی و بسی سوهمند می نمود. از همین جهت در مقابل اسم صوفی که نسبت مردم عراق خود را بدان نام می خواندند اسم ملامتی را بر خویشان اطلاق کردند و مردم خراسان بدین اسم (ملامتی) اختصاص یافتند. هر روزی در باره ملامتیان گفته است: «هنوز هم در خراسان طایفه و طایفه ای دارند که اسامی آن طریقت را بیان میکنند و شرایط و حالات بیرونی را تعریف مینمایند. من در عراق شخصی را دیدم که هدین مسلک داشت لاکن بدین نام (ملامتی) مشهور نبود و این نام را از زبان مردم عراق کمتر میتوان شنید» (۱).

بعید نیست که اسم ملامتی به بعضی از آیات قرآنی که ذکر لوم در آنها آمده است، مربوط باشد. چون آنجا که ذات باری میفرماید: «ولا اقسام بالنفس اللوامه» (۲) و نیز: «بجاهدون فی سبیل الله ولا یضافون لوجه لایم» (۳) که آیت نخستین مقام و شأن صاحب نفس ملامتگرا را مشخص می برد؛ چنین نفسی اعمال و کردار انسان را مورد محاسبه قرار میدهد و آن در اصطلاح ملامتیان «نفس کسامله» است و آیت دوم صفات بندگمان خدای را یاد میکند که: «ایزد تعالی ایشان را دوست دارد و آنان خدای را اجل و علا، با مؤمنان افتاده و با کافران سرکشند، در راه خدا جهاد کنند و در جهاد خویش اخلاص و وزند و از نکوهش ملامتگران نهر اسند و به ستایش و بدگویی کسان و قبی نهند»

(۱) عوارف المعارف ص ۵۵
 (۲) قرآن کریم سوره ۷۵ آیت ۱- ۲: «به روز رستاخیز قسم می خورم و به نفس ملامتگر قسم می خورم»
 (۳) قرآن ص ۵ آیه ۵۴: «در راه خدا کار دار کنند و از ملامت ملامتگری نهر اسند»

چون معنی جهاد از نظر صوفی یا علامتی که همان جهاد با نفس است فهمیده شود می توان دریافت که آیت بالا به خاص ترین صفات ملاطی اشاره دارد و نیز میتوان پذیرفت که شاید همین آیت اساس مذهب این طایفه و مصدر اسم ایشان باشد چیزی که این فرض را نیرو می بخشد قول حمدون قصار (از اکابر مشایخ ملاطی و از بنیان گذاران اولیه این فرقه) است، وقتی از وی درباره طریق ملاطی پرسیدند، جواب داد: «ترك تزوین و تزین است از نظر مردم، به وسیله حالی و ترك خشنودی و رضای مردم، در نوعی از اخلاق و احوال؛ و اینکه ملاطت ملاطتگران را از خدای باز ندارد».

۳- مراد از ملاطت که گروه ملاطی بدان منسوب اند چیست؟ آیا بدین معنی است که ملاطیان خویش را نکوهش میکنند؟ یا مردم آنان را؟ یا این طایفه، دنیا و اهل آن را؟ نکوهش دنیا در نظام ملاطی نیست بلکه در تعالیم ایشان صریحاً از این عمل نهی شده است. ابو حفص نیشابوری یکی از یاران خویش را بدید که دنیا و مردم دنیا را نکوهش میکرد فرمود: «چیزی را که باید پنهان میداشتی آشکار کردی، پس ازین به با ما بنشین و نه هم صحبت ما باش». لاکن دو معنای دیگر در اساس و جوهر اندیشه ملاطی داخل است و بسنی از تعاریفات آن بدین نکته اشاره دارد بدین معنی که ملاطی به هیچ روی توجهی به حفظ ولذت نفس خود ندارد و بر نفس نه از روی عقیده اطمینان دارد و نه از طریق عمل. به این گمان که نفس، هر محض است و از آن جز آنچه باطبع نفس سازگار باشد سرزنشند، مانند ریاضت و عبادت. بدین سبب همواره در معرض اتهام و مخالفت قرار دارد؛ و مراد از «لوم نفس» همین است. از جانب دیگر ملاطی معتقد است که معاملات وی با خدا، سری است میان او و خدا بش که روانیست دیگری لذا آن آگاه شود، بنا برین در گمان این رسخت کوشان است و «اسرار هویدا نمیکند»، غیرتش آید که کسی از ارتباط او و محبوبش اطلاع یابد؛ پس در برابر مردم به آداب بندگی و عبودیت می پردازد و سرخویش را با خدا نگه میدارد. بلکه برقراین، ملاطیان از مرس آنکه مبادا

احوال و اسرارشان که اینهمه در حفظ آن اصرار دارند کسان دیگر را پیدا آید
و همچنین مبادا مردم از بی بردن به کردار آنان ایشان را ستایش کنند، و این در
دل ملامتی غرور انگیزد. به عهد مرتکب کاری می شوند که مردمان را بد آید
و زبان ایشان را به نکوهش ملامتیان بکشاید. معنی نکوهش مردم در باره این گروه
همین است (۱) چنانکه گفته اند: «علامت یعنی اینکه نه خیری را آشکار
کنی و نه هری را پنهان» (۲).

اهل ملامت در قبال خلق از معامله و سلوک و رفتاری که نتیجه طبایع افراد و اجتماع
و در خود خلق است خودداری نمیکنند ولی در هر حال سعی دارند و ادای الهی را که
نزد ایشان است نیکو نگه دارند.

از ابو حفص پرسیدند: مذهب تو چیست؟ فرمود: اهل ملامت قومی است که
بر حفظ اوقات و مراعات اسرار خویش با حق تعالی ایستاده اند. و ازین جهت نفسهای
خویشان را نسبت به عبادات و هر گونه کردار نیک که از ایشان هویدا گردد
ملامت میکنند، بدبهای خویش بر مردم بنمایند و خوبیهای خود از آن پنهان دارند
و بدینگونه مردم بدا چهره از نظر ایشان بینند آنان را ملامت کنند و نفسهای ایشان
بدانچه از باطن آنان دانده (۳) باطل و مطالعات فریبگی

این کامل ترین تعریف است که در عالم فکر اساسی در مذهب ملامتی میدانیم.
هر دو جنبه ملامتی از همین یک تعریف و همچنین از تعالیم ملامتی که سلمی در
رساله اش تلخیص کرده است باروشنی هر چه تمامتر بدست می آید.

امهات مسایل این تعالیم را در بخش گفتگو بر (اصول ملامتی) شرح کرده ایم.
شاید تعریفات عدیده بی را که سلمی برای مذهب ملامتی آورد است ازین معنایی
که ابو حفص بدان اشارت کرد نتوان دریافت، لاکن مامعانی صوفیانه بی را که

(۱) به قول ابن نجید و ابی حفص در متن رساله رجوع شود.

(۲) رساله ملامتی.

(۳) رساله ملامتی.

این فکرت اساسی پدید آمده است، چون: اخلاص در طریق، ریا در گفتار و کردار و پندار و همانند اینها در جزء آخر این بحث به تفصیل بیان کرده ایم.

ابن عربی که در فتوحات مکی چندین صفحه را بدین طایفه اختصاص داده است وجه تسمیه ملاطی رادو چیز داند: نخست این نام را بر شاگردان نهاد، زیرا آنان همواره نفس خود را در جنبیت خدا مگوشش کنند و به عمل مخاصانه شادی بخش که تربیت آنان را به کار آید بپردازند، زیرا فرح و شادمانی از کردارها فقط پس از «قبول» میسر گردد و این از شاگردان نهان است. اما این نام را بر بزرگان ازین جهت اطلاق کنند که حالات و مقامات اینان در بارگاه پروردگار بر مردم معلوم نیست. مردم افعال را مورد مگوشش قرار دهند زیرا آنها از خدای ندانند و از کسی دانند که بدست او پدید آید و بدین ترتیب بر فم و ملامت خویش افزایند. چون پرده برافتد و کارها از جانب خدای دیده شود، آنکه کاری بدست او انجام شده سزاوار ملامت دانسته نشود بلکه گناه در چنین حال همه شریف و نیکو باشد ابن عربی درین گفته به مذهب خویش در وحدت وجود اشارت دارد که اندیشه ملاطی چون اندیشه های مذاهب دیگر صوفیگری و غیره دران هضم شده است.

ابن عربی ملاطیان را در *فتوحات مکی* در جات سالکین اهل الله قرار دهد و آنان را کامل ترین مردان اهل طریق شناسد، بنا برین برای نهان ماندن آنان از نظر خلق و ظهور ایشان در وضعی که مایه زبان درازی عامه نسبت به این گروه شده است سبب دیگری جز آنچه یاد کردیم ذکر میکند و آن اینست که: «اگر مقام ملاطیان در نزد خدای بر خلق پدید آید آنان را به خدایی گیرند، چون بر حسب عادت چهره حقیقی خویش را از مردم پوشیدند، مردم نیز چنانکه عادت دارند به ذم ایشان پرداختنند. سپس گوید: «این طریقت، مخصوص است، همه کس آن را نداند، فقط اهل الله بدان اختصاص دارند» (۲).

گروه ملاطی رادرمیان فرقه های مختلف زاهدان اسلامی امتیازی خاص است

و با وجود آنکه عادتاً از گروه صوفیان بشمار میرود ولی بازم حیات روحی خاصی دارند. بعضی از رجال تصوف و مؤرخان صوفی شناس فرق‌های واضحی را که در میان ملامتیان و صوفیان هست باز گفته اند: چنانکه سلمی در رساله اش و این عربی در فتوحات خود و سهروردی در عوارف المعارف و نهانوی در کشف‌البدن فرقها اشارت کرده اند. اما اگر بخواهیم این سه گروه را در یک دسته قرار دهیم و آنرا با اهل علم و احوال « یعنی اهل علم ظاهر و علم باطن یا اهل علوم و اهل حقایق را به سه دسته تقسیم کند: نخست، علمای شریعت که به ظواهر احکام اشتغال دارند و این گروه فقها اند؛ و دیگر اهل معرفت حق که چون مردم دیگر به اسباب دنیا توجهی ندارند؛ همت خویش وقف خدا کنند و جز به خدا نپردازند، برای حق و بنام او زیست کنند و بسوی حق روانند و این گروه متصوفان اند. سومیگر آنانی که خدا باطن ایشان را به نزدیکی و اتصال به خود زیمنت بخشیده است و راه جدایی برایشان بسته؛ حق تعالی بخواهد و رشک برد که مردم احوال این گروه بدانند و بدین جهت فقط صفات ظاهر آن طایفه را که نشانه افتراق تواند بود به خلق بنماید تا حال ایشان با خدای سالم ماند و این طایفه ملامتیان اند؛ رفعت احوال این گروه نباید آنچنانست که باطن ایشان را بر ظاهر اثری نباشد تا مبادا مردم از آن در فتنه افتند. پس حال صوفیان با خدای عزوجل، به موسی علیه السلام شباهت بسیار دارد؛ چنانکه وقتی پروردگارش با او سخن گفت اثر باطن موسی در ظاهرش پدیدار گشت و کسی را یارای آن نماند که بدونگاهی کند. اما حال ملامتیان با خدای، به محمد صلی الله علیه و آله بسیار است، چنانکه پیامبر بزرگوار پس از رسیدن بمقام قرب حق و خروج به محل اعلی و جایگاه برین چون بسوی خلق باز گشت اثری از باطنش در ظاهر او پدید آمد و با مردم در امور دنیوی چنان سخن گفتی که گویی يك تن از آنان است و این نهایت کمال بندگی باشد (۱).

فرق اساسی میان صوفی و ملامت در نظر سلمی اینست که صوفی ظاهر خود را

از باطنش نمود بخشد و انوار اسرار او در گفتار و کردارش پدیدار باشد بنا برین صوفی نه از اظهار دعوی باک دارد - چون حلاج: و نه از اعلان اسرار غیبی که خدا او را بر آن واقف کرده است و نه از نشان دادن کرامت به مردم که خدا بدست وی آشکار کنند پس ملاّمتی حافظ و امین سوا لهیست ، و آنچه را میان او و پروردگارش هست در سینه نهان میدارد علاوه بر این او را دعوائی نیست ؛ زیرا دعوی در نظر ملاّمتی جهل و ریونیت و دلیل بر عدم درک و تحقق تقصیر است. ملاّمتی کرامت نشان نمیدهد زیرا می ترسد مبدا این کرامت ابتلائی باشد که خدا بدان غرور نفس و عجب وی را بیازماید و از آن ترسد که مردم را فتنه افکند (۱) .

ابن عربی کلمه ملاّمتی را سه معنی بسیار وسیع تر از آنچه سلمی ازین کلمه می فهمد بکار برده است . چنانکه در نظر او ملاّمتی نه بر طایفه معینی از زاهدان دلالت دارد و نه بر وجه نظر معینی در دین یا در طریق حیات صوفی ، بسا که ایسای نامی است برای صنفی از اهل الله که در هر زمان و در هر مکان زیست دارند و او از ای صفاتی خاص اند که بدان صفات از دیگران بارشناخته شدند بر حسب عصر و زمانی که در آن ظهور میکنند کم و یا زیاد می شوند . وطن ایشان خراسان یا نیشابور نیست و نه شیخشان حمدون قصار یا ابوحنص و ابو عثمان جیری است . با وجود این وی از مشایخ نیشابور که بمقام فلاسفی یا فلسفی اند خاص از حمدون قصار یاد میکند و همچنین از بین کسانی که رسیدنشان بدین مقام تحقق یافته است از ابو سعید خراسانی و ابو یزید بسطامی و یوسف و ابوالفضل و عبدالمسالر جیلانی و جمعی دیگر از مشایخ صوفیه به اختلاف طبقات و بلاد ایشان نام می برد و خویشانش را یکی از ملاّمتیان شمارد و گوید : « و آن (مقام ملاّمت) حال است (۲) » ابن عربی معنای « ملاّمتی » را چندان بالا برد و توسعه بخشید که بر پیامبر اکرم اطلاق کرد بدین دعوی که مقام ملاّمت مقام قرب خداست و آن مقام « ثم دنا فتدلی فکن قاب قوسین او ادنی » است چنانکه می بینیم وی در بن گفتار جری تر از سلمی است که به تشبیه

(۱) به رساله سلمی رجوع کن و میان اصل ۳۹ و ۴۳ مقایسه نمای :

(۲) فتوحات ۲ : ۲۱ و ۳ : ۴۴ (۳) فتوحات : ۳ : ۴۵ و ۴۶

✽ قرآن : ۵۳ : ۸ : ۲ نگاه نزدیک شد و نزدیکتر شد که بفاصله دو کمان

با نزدیکتر بود .

ملاطنی به محمد و صوفی به موسی علیه السلام پس از چالی ذات حق بر آندوا کتفا کرد.
 این عربی، ره روان بسوی خدا راسه بخش کرد که از تقسیم پیشین سلمی بسیار
 فرق ندارد: اول - بندگانی که زهد و کارهای پسندیده و پاکیزگی نفس از افعال
 نکوهیده بر آنان غلبه دارد. و این گروه از احوال و مقامات و علوم دینی و اسرار چیزی
 نمیدانند. اگر کسی از آنان کتابی بخواند کتابش «الریمانه» حارث معاصی
 یا نظیر آن خواهد بود (۲) دوم - صوفیان که همه افعال را از خدای دانند
 به خویشتن اصلاً نسبت ندهند. اینان در بار سابی و زهد و توکل مانند بندگانش
 و در عین حال جوان مرد و خوشخوی: کرامات و خوارق عادات بنمایند و از اظهار
 هیچ چیزی که مقام و منزلت آنان را در نزد خدا به مردم بشناساند بلكند و زیرا
 ایشان - چنانکه خود بندگانند چیزی جز خدای نمی بینند. این گروه نسبت به ملامتیان
 اهل رعونات و اصحاب نفوس آند. شاگردان صوفیه نیز اصحاب دعوی اند و بر
 بندگان خدا ریاست کنند: (۱) سوم - ملامتیان: خداوند این گروه را از خلق
 بریده و بخوش پیوسته است و برای خود نگه داشته، ناچشمی بدانان نیفتد و ایشان را
 از خداوند باز ندارد: چنان با خدا پیمان استوار دارند که يك چشم بر هم زدن
 در پرستش او تعالی سستی و تزلزل بخود راه نمیدهند. پروردگار بر دلم ای ایشان
 چندان استیلا دارد که اطعم ریاست نمیشناسند (۲).

ملامتیان - بدانسانکه این عربی فهمیده است - در ادای فرایض از سایر مؤمنان
 فرقی ندارند: چیزی بر عبادات زیاد نمیکنند که کسی ایشان را بدان باز نشاند
 یعنی بر نماز پنجگانه جز رواتب نیزه نایند، در بازارها بگردند و با مردم سخن
 گویند، فرایض را با دیگران بجای آرند و در هر دیاری به لباس و هیأت مردم آن
 در آیند؛ هرگز در مسجد وطن نگزینند؛ در مسجدی که نماز به جماعت گزارند
 همیشه در يك محل نایستند؛ اجلب توجه نکنند؛ در سخنان خویش همواره خدای را
 در نظر گیرند. با مردم، جز با سایگان، کمتر نشینند تا مبادا کسی به حالشان
 پی برد؛ نیاز یتیمان و بیوه زنان بر آرند با خفا و او و فرزندان خویش با آنجا که
 رضای خداست بازی کنند؛ مزاح کنند و جز حق نگویند (۳).